

لغات و اصطلاحات ثبتی

سیدجلیل محمدی^۱

اشاره:

سطوری که در پی می‌آید، بخشی از تألیف ارزشمند آقای سیدجلیل محمدی، دادستان انتظامی سردفتران و دفتریاران با عنوان «فرهنگ لغات و اصطلاحات ثبتی» است که سالهاست در زمینه تألیف و تدوین آن همت کرده‌اند و سعی دارند در تألیف منظور که کلیه لغات و اصطلاحات مربوط به اراضی، املاک، آب و خاک و کشاورزی را خصوصاً از منابع، مدارک و قبانه‌ها و پرونده‌های کهن و نیز برمبنای کتابهای تاریخی و سوابق ثبت اسناد و املاک گردآوری کرده و معانی و مفاهیم خاص اصطلاحی این فنون را برای کلمات برگزیده انتخاب و ذکر کنند. ضمن آرزوی موفقیت روزافزون ایشان و همه کسانی که برای تعالی فرهنگ و دانش این سرزمین گام برمی‌دارند بخشی از تألیف مشارالیه را از نظرتان می‌گذرانیم که به امید پروردگار توسط سازمان ثبت اسناد و املاک کشور به دست چاپ سپرده خواهد شد.

لغات و اصطلاحات ثبتی

مُعَامِل _ معامله کننده..... و به	شرعی متعلق به امور دنیاست به
معنی خرید و فروخت کننده. (غیاث.	اعتبار بقای شخص مانند: بیع. رهن.
آنندراج) معامله کننده و خرید و	اجاره و نکاح و جز آنها. (از اقرب
فروخت نماینده. (ناظم الاطباء)	الموارد. از فرهنگ علوم نقلی) (از
سوداگر. آنکه دادوستد کند.	لغت نامه دهخدا) دادوستدها. خرید و
تو فارغ از آنکه بیدلی هست	فروش ها. سوداگری ها. (مؤلف)
و اندوه تو را معاملی هست	در نقاطی که اداره ثبت اسناد و
(نظامی) (از لغت نامه دهخدا)	املاک و دفاتر اسناد رسمی موجود
فروشنده. بایع. خرید و فروش کننده.	است ثبت کلیه عقود و معاملات
(مؤلف)	راجع به عین یا منافع اموال
مُعَامِل _ کارخانه ها. (لغت نامه	غیرمنقوله که در دفتر املاک ثبت
دهخدا).	نشده است اجباری است. (ماده
مُعَامِلَات _ جمع معامله.	۴۷ق.ث)
(دهخدا) خرید و فروخت و معامله ها.	معاملات تجارتی _ هرگونه
(ناظم الاطباء) عبارت از احکام	دادوستد، خرید و فروش بده و بستان

- و بازرگانی را گویند.
- ۷ _ هر قسم عملیات بانکی و صرافی.
- ۸ _ معاملات برواتی اعم از اینکه بین تاجر یا غیرتاجر باشد.
- ۹ _ عملیات بیمه بحری و غیر بحری.
- ۱۰ _ کشتی‌سازی و خرید و فروش کشتی و کشتیرانی داخلی یا خارجی و معاملات راجعه به آنها. (ماده ۲ قانون تجارت ۱۳۱۱)
- ۱ _ کلیه معاملات بین تاجر بودن متعاملین یا یکی از آنها تجارتی محسوب می‌شود:
- ۱ _ کلیه معاملات بین تاجر و کسبه و صرافان و بانکها.
- ۲ _ کلیه معاملاتی که تاجر یا غیر تاجر برای حوایج تجارتی خود می‌نماید.
- ۳ _ کلیه معاملاتی که اجزاء یا خدمه یا شاگرد تاجر برای امور تجارتی ارباب خود می‌نماید.
- ۴ _ کلیه معاملات شرکت‌های تجارتی.
- معاملات تجارتی از قرار ذیل است:
- ۱ _ خرید یا تحصیل هر نوع مال منقول به قصد فروش یا اجاره اعم از اینکه تصرفاتی در آن شده یا نشده باشد.
- ۲ _ تصدی به حمل و نقل از راه خشکی یا آب یا هوا به هر نحوی که باشد.
- ۳ _ هر قسم عملیات دلالی یا حق‌العامل کاری (کمسیون) و یا عاملی و همچنین تصدی به هر نوع تأسیساتی که برای انجام بعضی امور ایجاد می‌شود از قبیل تسهیل معاملات ملکی یا پیدا کردن خدمه یا تهیه و رسانیدن ملزومات وغیره.
- ۴ _ تأسیس و به کار انداختن هر قسم کارخانه مشروط بر اینکه برای رفع حوائج شخصی نباشد.
- ۵ _ تصدی به عملیات حراجی.
- ۶ _ تصدی به هر قسم نمایشگاه‌های عمومی.

(ناظم‌الاطباء) سوداگری. بازرگانی. بده و بستان. (دهخدا)	ماده ۳ قانون تجارت سال (۱۳۱۱)
گفتم: خراج مصر طلب می‌کند لبت گفتا: درین معامله کمتر زیان کنند.	_ معاملات غیرمنقول به هیچ وجه تجارتي محسوب نمی‌شود. (ماده ۴ همان قانون) رجوع به (تجارت) شود.
(حافظ) صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید خوبان در این معامله تقصیر می‌کنند (حافظ) .	_ بخش خصوصی شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات می‌شود که مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی است.
قراردادی که روابط میان کشاورزان خیبر و فدک و تیمه و وادی القری را با حضرت محمد (ص) تعدیل می‌کرد و چنین می‌نماید که این قرارداد را معامله خوانده‌اند و گویا بعدها این کلمه در مورد اجاره‌داری و قراردادهای عمومی به کار رفته باشد. در دوره سلجوقیان دیوان مخصوصی به نام «دیوان معاملات و قسمت» وجود داشت که مُحتملاً سروکار آن با مالیاتی بود که به موجب قرارداد عمومی وصول می‌شد یعنی قراردادی	(از اصل چهل و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) _ دادن امتیاز تشکیل شرکتها و مؤسسات در امور تجارتي و صنعتی و کشاورزی و معادن و خدمات به خارجیان مُطلقاً ممنوع است. (اصل هشتاد و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). _ مُعامله _ دادوستد کردن. بازرگانی کردن. سوداگری کردن. (دهخدا) تجارت و سوداگری و دادوستد و خرید و فروخت.

- از نوع مُقاطعه. (مالک و زارع در ایران) (از لغت‌نامه دهخدا).
- آن را می‌کنند. (ماده ۲۱۴ ق.م)
- عقود و معاملات به اقسام ذیل
- مُنقسم می‌شوند: لازم و جایز،
- مورد معامله باید مالیت داشته و مُتضمن منفعت عقلایی مشروع باشد. (ماده ۲۱۵ ق.م).
- خیاری، مُنجز و مُعلق. (ماده ۱۸۴ ق.م) به عقد وانواع آن رجوع شود.
- مورد معامله باید مُبهم نباشد مگر در موارد خاصه که علم اجمالی به آن کافی است. (ماده ۲۱۶ ق.م)
- برای صحت هر معامله شرایط ذیل اساسی است:
- ۱ — قصد طرفین و رضای آنها: عقد مُحقق می‌شود به قصد انشاء به شرط مقرون بسودن به چیزی که دلالت بر قصد کند. در مواردی که برای طرفین یا یکی از آنها تلفظ ممکن نباشد اشاره که مُبین قصد و رضا باشد کافی خواهد بود (ماده ۱۹۱ و ۱۹۲ ق.م).
- ۲ — اهلیت طرفین (معامله) برای اینکه مُتعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند. (ماده ۲۱۱ ق.م)
- ۳ — موضوع و مورد معامله: مورد معامله باید مال یا عملی باشد که هر یک از مُتعاملین تعهد تسلیم یا ایفاء
- ۴ — جهت و مشروعیت (معامله): در معامله لازم نیست جهت آن تصریح شود ولی اگر تصریح شده باشد باید مشروع باشد والا معامله باطل است. (ماده ۲۱۷ ق.م)
- هر گاه معلوم شود معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است. (ماده ۲۱۸ ق.م).
- مُعامله آرزوی** — خرید و فروش پول و بروات خارجی و انتقال پول به خارجه و گرفتن پول از خارجه و مانند این امور. در همین اصطلاح سابقاً معامله اسعاری به کار می‌رفت. (ترمینولوژی حقوق) || خرید و

پرداخت به عوض در چند قسط صورت گیرد در مقابل معاملات نقدی به کار می‌رود.

(ماده ۲۸ نظامنامه قانون دفاتر اسناد رسمی) || معامله‌ای که بدهی به صورت اقساط پرداخت گردد. (مؤلف)
مُعَامَلَه بَاطِل _ معامله‌ای که اعتبار ندارد. معامله بی‌اعتبار و بی‌اثر مانند معامله شخص مست و بیهوش. (ماده ۱۹۵ ق.م.)

_ **مُعَامَلَه شَخْصِی** که اهلیت نداشته باشد. (ماده ۲۱۲ ق.م.) یا معامله با قصد فرار از دین. (ماده ۲۱۸ ق.م.)

مُعَامَلَه بَا حَقِّ اِسْتِرْدَاد _ هر عقدی که موضوع آن مال غیرمنقول بوده و به عنوان وثیقه دین یا حسن انجام تعهد در اختیار قانونی بستانکار قرار داده شود تا تحت شرایط قانونی در صورت امتناع مدیون از پرداخت دین از محل آن وثیقه طلب خود را تأمین کند. (ترمینولوژی حقوق)

نوعی معامله است که مورد آن

فروش ارز و پولهای خارجی و تبدیل پول‌های ریالی به ارزهای خارجی یا عکس آن (مؤلف).

مُعَامَلَه اِسْتِقْرَاضِی _ معامله‌ای که به منظور گرفتن قرض صورت گیرد و شامل معاملات با حق استرداد و رهن نیز می‌شود.

(ماده ۳۴ و ۳۵ ق.ث) (از ترمینولوژی حقوق) || معامله‌ای که برای اخذ وام یا قرض انجام می‌گیرد. (مؤلف)

مُعَامَلَه اِسْعَارِی _ به معامله ارزی رجوع شود.

مُعَامَلَه اِضْطِرَّارِی _ معامله ناچاری. معامله‌ای که در یک شرایط خاص انجام شود، مثل معامله شخص بیمار در حال موت.

_ اگر کسی در نتیجه اضطرار اقدام به معامله کند مکره محسوب نشده و معامله اضطراری مُعْتَبَر خواهد بود. (ماده ۲۰۶ ق.م.)

مُعَامَلَه اِقْسَاطِی _ معاملاتی که

وثیقه داده می‌شود ولی عقود دیگری هم وجود دارد که به موجب آن مالی به وثیقه داده می‌شود. (ترمینولوژی حقوق) ||

مُعَامِلَه زَنَان _ (جزا) جُرْمی که به موجب آن شخصی برای ارضاء شهوت دیگران را وادار کند (یا استخدام کند به منظور عیش و شهوترانی) زن و پسر بالغ را از طریق تقلُّب یا اجباری.

(ماده ۳۳۴ قانون جزای فرانسه _ در قانون ایران، پروتکل اصلاحی توافق بین‌المللی مربوط به جلوگیری از انتشار نشریات مُنافی عفت مصوب ۱۳۳۷) (از ترمینولوژی حقوق).

مُعَامِلَه صُورِی _ معامله‌ای است که طرفین قصد جدی برای به وجود آوردن آثار حقوقی آن معامله را نداشته باشند مانند بیع شرط‌های سابق (قبل از وضع مدلول ماده ۳۴ ق.ت) که صورتاً بیع بود و در معنی وسیله‌ای برای استقراض و اخذ ربح نامشروع محسوب می‌شد. (ماده ۴۲۶

مال غیرمنقول است و به عنوان وثیقه دین در اختیار بستانکار قرار داده می‌شود که در صورت خودداری بدهکار از پرداخت بدهی برابر قانون از محل آن طلب بستانکار تأمین می‌گردد. (مؤلف)

مُعَامِلَه تِجَارَتِی _ کلیه عملیات (اعم از عقود و ایقاعات و غیر آنها) که به قصد سود بردن صورت گیرد معاملات تجارتي محسوب است. هرچند که معامله‌کننده تاجر نباشد و فقط یک بار یا دو بار چنین معامله‌ای صورت داده باشد. (ترمینولوژی حقوق)

مُعَامِلَه رِبَوِی _ (فقه) معامله‌ای که در آن ربا واقع شده باشد خواه بیع باشد خواه قرض. (ترمینولوژی حقوق)

مُعَامِلَه رَهْنِی _ عقد رهن را گویند. رجوع شود به کلمه رهن؛ رهن اخص از معاملات وثیقه‌ای است زیرا به موجب عقد رهن مالی به

الکلی، گوشت خوک، آلات حرام (قمار)، اسلحه به دشمنان و غیره. (رساله نوین مُجلد ۲ ص ۲۳۲).

مُعَامِلَه نَقْدِی _ فروش جنس و کالا بدون شرط و تعیین مُدّت. نوعی مُعَامِلَه که پس از تحویل جنس فروشنده می‌تواند پول آن را از خریدار مطالبه کند. معامله غیر نسیه. **مُعَامِلَه مُحَابَاتِی** _ محاببات در لغت به معنی یاری و کمک و چیزی را تخصیص دادن و تمایل و گرایش به طرف چیزی یا امری و مساهله و مُسامحه (به معنی آسان گرفتن امور و گذشت کردن و رفع مُضایقه از چیزی) را گویند. در اصطلاح معامله مُحَابَاتِی دارای ارکان و عناصر ذیل است:

- الف: معامله باید معوض باشد.
 ب: تعادل بین عوض و معوض به کلی به هم خورده باشد.
 ج: طرفین، عالم به بهم خوردگی تعادل مزبور باشند.
 (از ترمینولوژی حقوق).

قانون تجارت) (از ترمینولوژی حقوق) || معامله‌ای که ظاهر و باطن آن یکی نباشد. (مؤلف).

مُعَامِلَه فُضُولِی _ (بیع). فروختن متاع و ملک دیگری بلااسترضای او. (آنندراج) (از لغت‌نامه دهخدا) || معامله‌ای است که کسی بدون داشتن سمت نمایندگی برای دیگری انجام می‌دهد. کسی که بدون سمت معامله می‌کند فضول، و کسی که طرف معامله می‌باشد اصیل و دیگری را غیر گویند. (حقوق مدنی _ دکتر سیدحسن امامی _ مجلد ۱، ص ۲۹۸).

مُعَامِلَه نِسیه _ نوعی دادوستد و خرید و فروش که برای پرداخت بهای مورد معامله مُدّتی مُعین شده باشد. معامله غیرنقدی.

مُعَامِلَات حَرَام _ معاملاتی است که موجب ضرر و زیان فرد و برخلاف مصالح مردم و اجتماع است. مثل: خرید و فروش مشروبات

نگرداند. (آیه ۳۷ سوره نور).	هرگاه تاجر بعد از توقف، هر
وی بسا کس رفته تا هند و هری	صلح محاباتی یا هبه و به طور کلی
او ندیده جز مگر بیع و شری	هر نقل و انتقال بلاعوض اعم از اینکه
(مولوی)	راجع به منقول یا غیرمنقول باشد
بیعانه _ پول کمی که در هنگام	بنماید باطل و بلااثر خواهد بود. (بند
خرید متاعی دهند تا پس از تحویل	۱ از ماده ۴۲۳ ق. تجارت ۱۳۱۱ با
گرفتن متاع مابقی پول را بدهند.	اصلاحات بعدی).
(ناظم الاطباء) قسمتی از بهای	بیع _ خرید و فروش. خریدن و
شینی است که قبلاً از برای استحکام	فروختن. (شنتهی الارب)
معامله ادا می شود. (قاموس کتاب	بر سر بازار عشق آزاد نتوان آمدن
مقدس) (لغت نامه دهخدا)	بنده بد بودن و در بیع جانان
بیع بات _ معامله ای که در آن	آمدن
اختیار فسخ نباشد. (لغت نامه دهخدا).	(خاقانی)
بیع التلجئه _ تلجئه به ستم بر	(لغت نامه دهخدا) <i>شود نگاه علوم انسانی و مطالعات</i>
کاری داشتن (دستور الاخوان)	_ بیع عبارت است از تملیک عین <i>موم السنه</i>
بیع صوری و ظاهری که به منظور	به عوض معلوم. (ماده ۳۳۸ ق.م).
دفع شر ظالم، انجام می شود، و به	بیع و شرا (شراء) _ خرید و
عبارت دیگر، بیع تلجئه، آنجایی است	فروش. دادوستد. بده و بستان ستد و
که شخص از خطر ظالم بر مال	داد. (لغت نامه دهخدا).
خویش بیم دارد و برای رهایی از شر	رجال لا تلهیهم تجاره ولا بیع عن
وی، با شخص دیگری تبانی می کند	ذکرالله _ پاک مردانی که هیچ کسب
تا مال را به ظاهر از وی بنخرد، و	و تجارت آنان را از یاد خدا غافل

غرض آنان، بیع واقعی و حقیقی نیست. (جابری).

(فرهنگ لغات و اصطلاحات

اقتصاد اسلامی)

بَيْعُ الْحَاضِرِ لِلْبَادِي _ بادی.

بیابانی. (دستور الاخوان) معنی این

اصطلاح این است که غریبی از بادیه

به شهر بیاید تا کالای خود را به

قیمت روز بفروشد، اما شهری به او

بگوید که کالا را نزد من بگذار تا آن

را بیشتر برایت بفروشم، این نوع بیع،

از بیعهای دوره جاهلیت بوده است.

(تاریخ العرب، ج ۸ ص ۱۸۰) (همان

فرهنگ)

بَيْعُ الْحَصَاة _ بدین معنی است

که بایع گوید این سنگ را پرتاب کن،

به هر یک از پارچه‌های موجود، مثلاً،

خورد، مال تو باشد به فلان مبلغ، یا

بگوید سنگ را پرتاب کن به هر جای

این قطعه زمین که رسد تا آنجا از آن

تو باشد، به فلان مبلغ، یا بگوید

هرگاه سنگ از دست من رها شد،

بیع واجب می‌گردد. (جابری)

بیع‌الحصاة از بیع‌های دوره جاهلیت

بود. (همان فرهنگ)

بَيْعُ الْخِيَار _ بیعی که در آن،

خیار فسخ، برای یکی از متبایعین،

شرط گردد، مانند اینکه بگوید، این

لباس یا این خانه را به تو می‌فروشم،

به شرط آنکه تا سه روز اختیار فسخ

معامله را داشته باشم. (مکاسب

انصاری، ص ۲۲۹) (همان فرهنگ)

بَيْعُ الرَّجْع _ از بیعهای دوره

جاهلیت بوده است آن است که با

قیمت حیوان نر، ماده آن را بخرند.

(تاریخ العرب، ج ۸ ص ۱۸۰) (همان

فرهنگ).

بَيْعُ الْعُرْبُون _ غرض از بیع

العربون این است که شخص، متاعی

را بخرد و مبلغی را به بایع بپردازد که

اگر متاع، مورد پسند و مطبوع وی

بود، آن مبلغ از ثمن محسوب گردد،

و اگر نه، هبه و مال بایع باشد.

(جابری) (همان فرهنگ)

بیع الغرر - کلمه غرر به معنی

خطر، و در معرض هلاک افتادن است. (لسان العرب) || چیزی که ظاهرش محبوب، و باطنش مکروه باشد. (القواعد، شهیداول، ص ۲۵۳) || از بیعهای دوره جاهلیت بوده است. در این بیع، طرفین معامله، از حقیقت آن اطلاعی ندارند. و نسبت به ثمن و مثن و مدت و سلامت آن آگاهی ندارند، مانند فروش ماهی در آب و کبوتر در آسمان و برده فراری. (تاریخ العرب، ج ۸، ص ۱۸۱) همان فرهنگ).

بیع المجر - از بیعهای دوره جاهلیت بوده است، و آن خریدن شتر است یا آنچه در رحم گوسفند یا ناقه است، یا آنکه خریدن آنچه که در رحم حیوان است (تاریخ العرب ج ۸ ص ۱۷۹) همان فرهنگ)

بیع المحاضره - یکی از انواع

بیعهای دوره جاهلیت بوده است، و آن فروختن ثمره است قبل از

بیع العینة - عبارت است از

اینکه شخص، متاعی را به بهای مدت دار بفروشد و سپس آن را بخرد، به مبلغی کمتر از قیمت اول، مثل اینکه یک دست لباس را به مبلغ دویست تومان بفروشد به طور نسیه و سپس آن را از مشتری، به مبلغ صد و پنجاه تومان بخرد و پول مزبور را نقداً بپردازد، و یا اینکه متاعی را از شخصی به مبلغی معین بخرد و قبض نماید و سپس آن را به طالب عینه، به طور نسیه بفروشد، و طالب عینه، آن را قبض نماید و سپس به بایع اول

بفروشد، به کمتر از ثمن اول، به طور نقد. (حدائق الناضره، ج ۵، ص ۲۱۶) همان فرهنگ)

بیع الغدوی - از بیعهای دوره

جاهلیت بوده است و آن خریدن نتاجهای میش است در یک سال، یا خرید آنچه در رحم باشد. و بعضی آن را اختصاص به گوسفند داده‌اند. (تاریخ العرب ج ۸ ص ۱۷۹) همان فرهنگ)

آن را بشنود، بر آن بیفزاید، یا آنکه قیمت را بالا ببرد تا مردم از خریدن آن، متوجه به خرید کالای دیگری شوند. (شرح قاموس) (همان فرهنگ) **بیع الوفا** _ به بیع التلجئه رجوع شود.

بیع باطل _ بیعی که از نظر ارکان و لوازم و شرایط و عوارض، مشروع نباشد. (کشاف اصطلاحات الفنون) (همان فرهنگ)

بیع بِالرَّقْمِ _ آن است که فروشنده بگوید این جامه را به رقمی که بر آن است فروختم، و اگر مشتری بی آنکه مقدار آن را بداند، قبول کند، فاسد است اما اگر مقدار آن را در مجلس و یا قبل از مجلس بیع بداند، به اتفاق آراء، بیع جایز می‌گردد. (تعریفات) (همان فرهنگ)

بیع تَوَلِيَه _ تولیه روی به چیزی آوردن و پشت گردانیدن (دستورالاحوان)

رسیدن آن. (تاریخ العرب، جلد ۸، ص ۱۷۸) (همان فرهنگ)

بیع المحاقلة _ بیع گندم است در سنبله، در مقابل گندمی درو شده که کیل آنها تخمیناً یکی باشد. (کشاف اصطلاحات الفنون) (لغتنامه دهخدا)

بیع المرابحه _ بیعی است که فروشنده قیمت خریداری شده را به مشتری اطلاع دهد و بگوید که فلان مقدار بیشتر از آن خواهد فروخت. (شرح لمعه) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

بیع المزابته _ فروش خرما بر روی نخل، در مقابل خرمای چیده شده‌ای که تخمیناً کیل آنها یکی باشد، (کشاف اصطلاحات الفنون) (همان فرهنگ).

بیع النجش _ این بیع، آن چنان بود که شخص با تبانی، قیمت کالا را بالا ببرد، در حالی که قصد خرید آن را نداشته باشد و دیگری چون قیمت

هرگاه بایع، در مُدّت مُعینی، تمام مثل ثمن را به مُشتری رد کند، خیار فسخ معامله را نسبت به تمام مبیع داشته باشد، و همچنین می‌توانند

شرط کنند که هرگاه بعض ثمن را رد کرد، خیار فسخ معامله را نسبت به تمام یا بعض مبیع داشته باشد در هر حال، حق خیار تابع قرارداد مُتعاملین خواهد بود و هرگاه نسبت به ثمن قید تمام یا بعض نشده باشد، خیار ثابت نخواهد بود مگر با رد تمام ثمن. (ماده ۴۵۸ ق.م.) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

بَیْع صَحیح _ بیعی که از نظر ارکان و لوازم و شرایط و عوارض، مشروع است. (کشاف اصطلاحات الفنون) (همان فرهنگ)

بَیْع صَرَف _ و آن فروختن پول است به پول، یعنی طلا و نقره مسکوک که جاری در معاملات است، و شرط شده است در صحت چنین مُبایعه، زیاده بر شروطی که در ربوبات است. قبض کردن طرفین در

بیعی است که فروشنده، جنس را به همان مقدار که خریده است، بدون سود و یا زیان بفروشد. (شرح لُمعه) (همان فرهنگ)

بَیْع حَبَل الحَبَله _ یکی از بیع‌های دوره جاهلیت بوده است، و آن، خرید و فروش بجهت در شکم ناقه است (تاریخ‌العرب، ج ۱، ص ۲۵۵) (همان فرهنگ)

بَیْع دَین به دَین _ به بیع کالی به کالی رجوع شود.

بَیْع سَلْف _ بیع سَلْم. در فقه بیعی که بهای جنس (مبیع) از پیش پرداخته شود و تحویل جنس پس از موعدی که در عقد مقرر شده است صورت گیرد. در مقابل آن بیع نسیه است که جنس نقد است و بها پس از مُدّتی پرداخت شود. (دایرة المعارف فارسی) (لغت‌نامه دهخدا) به سلف رجوع شود.

بَیْع شَرط _ در عقد بسیع، مُتعاملین می‌توانند شرط نمایند که

است که یک طرف مغبون شده و خیار غبن پیدا می‌شود و حال اینکه در بیع مُحاباتی خیار غبن مورد پیدا نمی‌کند. (ترمینولوژی حقوق).

بیع مساومه - بیعی است که

مُشتری و فروشنده بر آن توافق نمایند و مُعترض بهای آن نشوند (یعنی، فروشنده به مُشتری، قیمت خریداری شده را نگوید)، خواه، مُشتری مُطلع باشد یا نباشد. (شرح لُمعه)

(فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

بیع مضامین - بیع چیزی که از

صُلب نر است. (اقرب الموارد). فروختن جنین‌هایی است که در شکم ماده قرار دارد. (شرح زرقانی) (همان فرهنگ).

بیع مُطلق - یکی از انواع بیع

است به اعتبار مسبوع و همان بیع معروف و متداول است که کالا در مقابل ثمن باشد (کشاف اصطلاحات

مجلس عقد. (شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۳) (همان فرهنگ).

بیع فاسد - بیعی که اصل آن،

مشروع، ولی شرایط آن، نامشروع باشد. (کشاف اصطلاحات الفنون) (همان فرهنگ)

بیع فضولی - فروختن متاع و

ملک دیگری، بدون استرضای او. (لغت‌نامه دهخدا).

بیع کالی به کالی - بیعی که در

آن، ثمن و مُثمن، هر دو مُدّت‌دار باشد. (شرح لُمعه، ج ۱، ص ۲۹۳) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی).

بیع مُحاباتی - بیع به کمتر از

ثمن‌المثل را که عالماً عامداً صورت گرفته باشد گویند معمولاً بین خویشاوندان و دوستان نزدیک واقع می‌شود مانند اینکه خانه‌ای را که دویست هزار تومان می‌ارزد به دو هزار تومان بفروشند. اگر عالماً عامداً نباشد بیع مُحاباتی نیست. بلکه بیعی

الفنون) (همان فرهنگ).

جاهلیت که هرگاه مشتری، پس از بهاگذاری، کالا را لمس می‌نمود، بیع لازم می‌گردید.

۲ _ آنکه مشتری کالایی را در تاریکی لمس کند. (بدون مشاهده) و خریداری نماید. مشروط بر اینکه پس از مشاهده آن، خیار فسخ نداشته باشد

۳ _ بیعی که در جاهلیت اگر مشتری جنسی را لمس می‌کرد بیع لازم می‌گردید. (کشاف اصطلاحات الفنون) (همان فرهنگ)

بیع مواضعه _ بیع مواضعه یا وضعیه، بیعی است که فروشنده جنس را کمتر از آنچه خریداری کرده است، بفروشد، به شرط اخبار به رأس المال (شرح لمعه) (همان فرهنگ).

بیع ناجز به ناجز _ یعنی بیع دست به دست، یکی از بیع‌های دوره جاهلیت بوده است. (تاریخ العرب، ج ۸، ص ۱۷۷) (همان فرهنگ).

بیع مُعاطات _ بیعی است که

ایجاب و قبول آن لفظی نباشد. معاطات ممکن است از طرفین معامله یا یک طرف باشد. (ترمینولوژی حقوق).

بیع مُقابضه _ یکی از اقسام بیع

است به اعتبار مبیع آن، و آن فروش کالا به کالا است. (کشاف اصطلاحات الفنون) (فرهنگ لغات و اصطلاحات اقتصاد اسلامی)

بیع مکروه _ اگر اصل بیع و لوازم

آن مشروع باشد، اما مجاور آن، یکی از افعال قبیح باشد، آن بیع، مکروه است. مانند: بیع هنگام اذان نماز برای جمعه، به طوری که سعی به نماز، فوت گردد.

(کشاف اصطلاحات الفنون)

(همان فرهنگ)

بیع مُلامسه _ بیع مُلامسه بر

سه نوع بوده است:

۱ _ بیعی بوده است در عهد

مُثمن، هر دو حال یا نقد باشد.
(مکاسب انصاری، ص ۳۰۳) (همان
فرهنگ)

بیع و ضیعه _ بیع مواضعه.

بیع نامه. _ سند بیع. قباله
خرید و فروش. سند معامله.

بیع نسیه _ آن است که مبیع
نقد و حال، و ثمن مُدّت دار باشد
(مکاسب انصاری ص ۳۰۳) (همان
فرهنگ)

بیع نسیه به نسیه _ بیع کالی
به کالی.

بیع نقد _ آن است که ثمن و



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی